

یادداشت‌های سفیر آلمان از تجربه زندگی در روزهای جنگ جهانی اول در ایران

دفترچه خاطرات آقای سفیر

احسان سالمی

روزنامه‌نگار

سفیران‌رامی توان به‌نوعی جهانگردان نیمه‌حرفه‌ای دانست. آدم‌هایی که نه از روی علاقه شخصی یا برای استراحت، بلکه برای انجام یک مأموریت ملی باید راهی سفرهای مختلف شوند. ویلهلم لیتن که در روزهای میان سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۵ و در بحبوحه جنگ جهانی اول بلافاصله پس از ازدواج با همسرش در تهران به

اطلاعات فوری

عنوان: ماه عسل ایرانی

نویسنده: ویلهلم لیتن

مترجم: پرویز رجبی

ناشر: نشر ماهی

تعداد صفحات: ۳۰۱

قیمت: ۱۴ هزار تومان

پیش‌بینی زمان مطالعه: ۷ تا ۹ روز

عنوان کنسول آلمان‌ها به تبریز منتقل می‌شود هم یکی از همین افراد است. کسی که خاطراتش از دوره حضور در ایران و البته چگونگی خروج فرارگونه‌اش از ایران تحت اشغال کشورهای بیگانه را در قالب کتاب «ماه عسل ایرانی» منتشر کرده است.

ماه عسل ایرانی بیشتر از آن که سفرنامه باشد در شکل ظاهری شبیه یک دفترچه خاطرات است، اما گره خوردن آن به سفرهای متعدد راوی کتاب و البته ذکر خاطرات برخی آلمانی‌های دیگر از سفرهایی که در داخل ایران در دوره جنگ جهانی اول داشتند از آن اثری در حال و هوای سفرنامه ساخته است.

نکته مهم در ارتباط با ماه عسل ایرانی آن است که از منظر تشریح شرایط سیاسی و اجتماعی ایران در دوره جنگ جهانی اول آن هم از دید یک خارجی؛ حاوی نکات جالب توجهی است.

گزارش رویدادهای سیاسی تبریز و بازی‌های سیاسی اشغالگران روس و ترک در آذربایجان و به‌خصوص تبریز و همچنین رفتارهای موزیانه آمریکایی‌ها به عنوان دولت در ظاهر بی‌طرف در دوره جنگ جهانی اول و البته تفکر تمامیت‌خواهانه آلمانی‌ها تنها بخشی از نکات مهمی است که خواننده ماه عسل ایرانی می‌تواند با خواندن این اثر به آنها پی ببرد.

روایتی از فرار گروهی از آلمانی‌ها از تبریز در زمان جنگ جهانی اول

از ترس روس‌ها!



راوی ماه عسل ایرانی سعی کرده تا هم از زبان خود و هم با نقل خاطراتی از سایر آلمانی‌های مقیم تبریز، از سختی‌های وارده بر آنها به واسطه اشغال آذربایجان توسط روس‌ها در دوره جنگ جهانی اول بنویسد. در بخشی از این کتاب که مربوط به خاطرات فرار گروهی از آلمانی‌ها از تبریز از ترس غیر افتادن به دست نیروهای روس است، از قول یک خانم آلمانی می‌خوانیم: «متأسفانه

هوا اغلب نامساعد بود. به طوری که چشم‌اندازهای کوهستانی بسیار زیبا را فقط پوشیده در مه می‌دیدیم؛ مخصوصاً چشم‌انداز پیش از سومین منزل بی‌نهایت زیبا بود: چشم‌انداز قره‌چمن. ده روی صخره‌ها قرار داشت اما مردم این ده روی چندان خوشی به ما نشان ندادند. مدتی طول کشید تا همه ما منزل کردیم. من مجبور بودم تقریباً یک ساعت خسته و یخزده و گرسنه منتظر درشکه‌مان باشم تا بالاخره آقای ج آمد و اطلاع داد که او یک منزل پیدا کرده است. درشکه از راهی سربالا به ده می‌رفت و بالاخره من توانستم با بدنی کوفته به شب‌پناه‌مان بروم. لازم بود در جواب‌هایی که به میزبان‌مان می‌دادیم خیلی جانب احتیاط را بگیریم. خیلی راحت امکان داشت یکی از کسانی که ما را سوال پیچ می‌کند، جاسوس باشد و ما را به روس‌ها لو بدهد...»

ماجرای ملکی که آلمانی‌ها می‌خواستند از ایرانی‌ها بخرند

يك معامله خطرناك!

لیتن آدم صریحی است و اتفاقاً این صراحت را از آنجا بیشتر نمایان می‌کند که در زمان نگارش این کتاب می‌دانسته که دیگر هیچ‌وقت قصد بازگشت به ایران را ندارد؛ برای همین خیلی شفاف‌تر به نقد چیزهایی پرداخته که از نظرش اشتباه بوده است. او در رابطه با یکی از تجربیاتش از فضای جامعه ایرانی در دوره حضورش می‌نویسد: «درگیری‌های محمدعلی شاه با نمایندگان مجلس و مردم سبب بروز اغتشاش‌هایی در سراسر کشور شد. چون توده مردم تا آن زمان نه تصویری از قانون اساسی داشتند و نه اصلاً می‌دانستند در کشورهای دیگر هم مجلسی وجود دارد. برای نمونه هنگامی که من در سال ۱۹۰۴ از طرف دولت آلمان مأموریت یافتم برای خریداری مقری تابستانی برای سفارت آلمان در تهران با یکی از صاحب‌منصبان ایران مذاکره کنم، برای جلب نظر موافق این مرد که فروشنده ملک بود، برای قید این مطلب در قولنامه که خریداری ملک بسته به تصویب مجلس آلمان خواهد بود، با مشکلاتی روبه‌رو شدم. این مقام به هیچ ترتیب نمی‌خواست بپذیرد که وقتی قیصر آلمان ملکی را خریداری می‌کند، باید از کسی اجازه بخواهد و به این خاطر این معامله را معامله‌ای خطرناک می‌دانست. بعد هنگامی که مجلس آلمان در سال ۱۹۰۴ بودجه لازم را برای خرید مقر تابستانی سفارت تصویب نکرد، فروشنده ایرانی با خوشحالی و استهزا به من گفت: «من که از همان اول گفتم که ریگی به کفش شماست!» و وقتی که سال بعد - پس از تصویب بودجه لازم از طرف مجلس آلمان - قصد انجام معامله را با این مرد داشتیم، به سختی توانستیم او را راضی کنم و معامله را به سرانجام برسانم.»



ماشین آلمانی که يك پسر بچه ایرانی آن را راه انداخت

پسر بچه ایرانی، ناجی کنسول آلمان!



لیتن، نویسنده ماه عسل ایرانی گاهی برای سرزدن به مایملک آلمان‌ها در ایران هم مجبور بوده تا سری به بخش‌های مختلف محل خدمتش بزند؛ او در ارتباط با تجربه یکی از بازدیدهایش می‌نویسد: «به کارخانه فرش ایران رفتم. در آنجا دستور دادم اتومبیل شرکت را نشانم بدهند و قطعاتی از موتور را که در زمان حضور روس‌ها در اینجا مخفی کرده بودند، بیرون بیاورند. متأسفانه کسی نبود که بتواند رانندگی اتومبیل را

به‌عهده بگیرد. خود من هم از هنر راندن اتومبیل سر رشته نداشتم. اما یک پسر بچه ایرانی به من گفت که او اغلب موقع تمیز کردن اتومبیل آنجا بوده و با آن آشنایی پیدا کرده است و در خودش می‌بیند که قسمت‌های برداشته‌شده را سرجایش بگذارد و اتومبیل را براند. همین‌طور هم شد و حلمی‌بیگ [یکی از همراهان راوی کتاب] و من خود را به خدا سپرده و سوار اتومبیل شدیم. پسر بچه چیزهایی را چرخاند و هندل زد و همه اهرم‌ها را به حرکت درآورد و ماشین کمی عقب‌عقب رفت و بالاخره راه افتاد. بدون توقف راه ۵۰ کیلومتری را پشت سر گذاشتیم و پس از آن که پسر بچه به ما قول داد که کمی پیش از مواضع روس‌ها قادر به نگهداشتن اتومبیل خواهد بود، آهسته به راهمان ادامه دادیم.»